هو العلیم

نقش شک در مسدود کردن حرکت سالک

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارك 1435 -

مجلس هشتم

بیانات

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

«وَانَا يا سَيدِى عَائِذٌ بِفَضْلِك هَارِبٌ مِنْك الَيك

مُتْنَجِزٌ مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ احْسَنَ بِك ظَنّاً»

ای مولای من، من به امید فضل و رحمت تو پناهنده می‌شوم و به فضل تو می‌آویزم و دست به سوی فضل تو دراز می‌کنم، هارب منک الیک و از تو به سوی تو شتاب می‌کنم، از تو به خود تو و به سمت تو و به سوی تو و به آن وعده‌ای که دادی درباره گذشت از خطایا و ذلات کسانی که حسن ظن به تو دارند من به آن وعده پایبندم و آن وعده را شوخی تلقی نمی‌کنم و اساس زندگی و امر خود را بر آن وعده می‌گذارم. خب در شبهای گذشته خدمت رفقا

عرض کردیم که به طور کلی راه خدا و حرکت به سوی خدا باید براساس اطمینان و براساس یقین و آرامش خاطر و سکونت قلب باشد، با شک انسان راه را نمی‌رود، شما با شک هزار رکعت نماز بخوانید یک سانت ترقی نمی‌کنید یک سانت! هزار رکعت نماز بخوانید، شما با تردید هزار روز روزه بگیرید، یک میلیمتر در سیر شما و در صعود شما تاثیر نمی‌گذارد.

اگر امام زمان هم بیاید و به جای من در اینجا بنشیند و مطلبی را به شما مطرح کند که آقا این مطلب را بگیرید و این کار را انجام بدهید، این مسئله مربوط به شماست انجام بدهید ولی در دل شما نسبت به صحت و سقم این مطلب تردید باشد، اگر به حرف امام زمان علیه السلام با وجود شک و تردید در قلب نگاه کنید به اندازه سر سوزنی در شما تاثیر نخواهد گذاشت، فقط یک کاری را انجام داده‌اید مثل ربات، ربات اگر یک کاری انجام بدهد چقدر ترقی می‌کند؟ برود یک کاری انجام بدهد، کوکش کنند و به جای ما نیابتاً چهار رکعت نماز ظهر

بخواند، ممکن است؟ آخر الزمان است دیگر، همه جور می‌شود، ممکن است یک روزی هم این‌جوری شود، بگویند آقا به جایت نیابتاً ربات هم می‌شود نماز بخواند! قبول است به جایت روزه بگیرد! همه احتمالات هست علی کل حال می‌گویند دنیا، دنیای احتمالات است. خب حالا ببینیم چه خواهد شد.

امروزه که همه جور مطالب گفته می‌شود، بحث وحدت ادیان و همزیستی با همه و ... خیلی خوب همه چیز! همه چیز را دیگر قشنگ کنار می‌گذاریم و همه راحت! اصلًا یک دین درمی‌آوریم، درست می‌کنیم، یک خرده از یهودی‌ها می‌گیریم، یک خرده از نصرانی‌ها می‌گیریم، یک خرده از زرتشتی می‌گیریم، یک خرده نمی‌دانم از کمونیست‌ها می‌گیریم، یک خرده از سنی‌ها می‌گیریم با هم آشتی می‌کنیم! همه! بله دیگر و قضیه درست می‌شود، داریم به آن سمت می‌رویم که همه رفیق باشیم ...!

با وجود شک و با وجود تردید انسان قدم از قدم برنمی‌دارد، فقط می‌آید زندگی‌اش را می‌گذراند، شب را به روز و روز را به شب می‌آورد و حرکتی نمی‌کند. بله یک مسائلی، یک توهماتی، یک

تخیلاتی، یک نوع تمثلاتی، ممکن است برای انسان عارض شود ولی هیچ تاثیر عمقی در نفس برای عبور از توغلات در کثرات و از تعلقات و حرکت ندارد، این مسئله مسئله بسیار مهمی است.

انسان فرض کنید از یک شخصی تقلید کند، از یک مرجعی تقلید کند بعد هم در دلش شک باشد: خب حالا این اعلم هست یا نیست، بعضی‌ها این را می‌گویند، بعضی‌ها آن را می‌گویند، بعضی‌ها می‌گویند این بهتر است، بعضی‌ها می‌گویند آن بهتر است. این‌جور تقلید کردن نفعی به حال انسان ندارد، انسان باید مطمئن باشد، با اعتقاد راسخ باید باشد، به نکته واقع باید رسیده باشد، قلبش باید نسبت به عملی که انجام می‌دهد محکم باشد تا بتواند اثر ملکوتی و مثالی و مراتب بالاتر در او تاثیر بگذارد و او را حرکت بدهد و از افق افراد عادی بیرون بیاورد، این مسئله ملازم با یقین است، شک در اینجا راه ندارد.

لذا بدترین چیز در اسلام مسئله وسواس است، کسانی که مبتلا به وسواس می‌شوند را دیده‌اید؟

نسبت به طهارت و نجاسات و نسبت به شک و شکیات در نماز. خب برای انسان گاهی اتفاق می‌افتد حالا در سنین مختلف، در اقتضائات مختلف برای بعضی‌ها، کسی که دچار وسواس هست و دچار شک هست اگر به جای دو رکعت نماز صبح، دویست رکعت بخواند یک سر سوزن برای او فایده‌ای ندارد، یک سر سوزن. نماز که می‌خواند دارد می‌گوید اللَه اکبر نمی‌داند این وضویی که گرفته درست است یا نه، آب زیر ناخنش رفته یا نه. بعضی‌ها را من دیده‌ام! وقتی که می‌خواهند وضو بگیرند دیگر چیزی نمانده که ناخن را بکنند، که این آب رفته آن زیر و میکروسکوپ و ذره‌بین باید باشد.

این وضو اصلًا حرام است، این وضو گرفتن حرام است و هیچ فایده‌ای هم ندارد، این قسم [رعایت] طهارت و نجاست اصلًا حرام است، این قسم تحصیل طهارت حرام است، این قسم غسل کردن حرام است، پیغمبر صلی اللَه علیه و آله چه اندازه آب برای وضو مصرف می‌کرد؟ خیلی که ما داریم إسباق الوضوء است. انسان باید وضو را به یک نحو بهتر انجام بدهد. اما چقدر؟ اگر ما در زمان پیغمبر صلی

اللَه علیه و آله بودیم و پیغمبر یک وضو می‌گرفت، اگر ما در زمان ائمه حضور داشتیم و وضوی آنها را می‌دیدیم آنها به اندازه ما وضو می‌گرفتند؟ همین‌طور شیر را باز می‌کردند هی بریز و هی‌بریز، این‌طوری می‌گرفتند؟ و اللَه اگر این‌طور می‌گرفتند، دو تا مشت آب به صور ت، دو تا مشت مگر چقدر است؟ چند سی سی آب می‌گیرد؟ چند تا مشت به دست راست و چند مشت هم به دست چپ تمام شد و رفت، آخرش هم انسان دو مشت به دستش هم می‌ریزد که حالا بعد از وضو دستش تمیز هم باشد، این شد وضو، غسل هم همین‌طور.

غسل هم با چند لیوان آب انسان می‌تواند غسل کند، حتماً که نباید زیر آبشار نیاگارا برود که غسلش درست باشد، نه بابا! همین چند تا لیوان کفایت می‌کند، کافی است، نیازی به آب بیشتر نیست.

یک وقتی این را به شما گفتم، کی بود؟ چندی پیش بود گفتم، آن سفری که در خدمت مرحوم آقا بودیم، من حدود هفده سالم بود که با اخوی بزرگتر که ایشان حدود دو سال از من بزرگتر بود با مرحوم

آقا مشرف شدیم برای مکه، قشنگ یادم است که روز عرفه بود. آن موقع عرفات این‌طوری نبود! خیمه خیمه فقط بود و با همان وضعیت سابق. اصلًا هیچی نبود، اصلًا امکاناتی نداشت، آن زمان همه آن بیابان بود، الان عمران شده، خیابان‌کشی شده، خیمه‌های کذایی، تاسیسات کذایی. آن موقع این حرفها نبود فقط خیمه بود و یک بیابان، مشعرش هم همین‌طور، منی هم همین‌طور، الان منی ساختمان است آن موقع این حرفها نبود، لذا خیلی‌ها گُم می‌شدند، با یک همچنین وضعیتی، اصلًا نشانه‌ای نبود، لذا می‌گفتند از دور و بر خیمه‌ها این‌طرف و آن‌طرف نروید. احتمال گم شدن خیلی زیاد بود.

صبح عرفات بود روز نهم، من دیدم ایشان آمدند بیرون و به من گفتند که فلانی برویم غسل روز عرفه بکنیم، یک آفتابه برداشتیم، از همین آفتابه‌های معمولی پلاستیکی، آن را آب کردیم و رفتیم بیرون و از خیمه‌ها دور شدیم، رفتیم جلوتر، یک محوطه‌ای بود، من آب می‌ریختم و ایشان غسل می‌کردند، آب را اول ریختیم روی سرشان و بعد سمت راست و سمت چپ با همین آفتابه، همین

آفتابه معمولی، کل غسلی که ایشان کردند با آن آفتابه، دو سوم آب آفتابه را گرفت، یک سومش ماند، با آن یک سومش هم بنده غسل کردم. گفتم آقا پس شما بروید، گفتند که من می‌ایستم حوله را ...، گفتم نه من خودم کفایت می‌کنم، با یک آفتابه، دو سومش را ایشان غسل کردند و یک سومش هم بنده، دو نفر با یک آفتابه غسل کردیم. واللَه زیر آبشار نیاگارا هم نرفتیم، دوش را هم نیم ساعت روی سر خودمان باز نکردیم، نمی‌دانم دو تُن و نصفی هم آب روی هر کداممان نریختیم، آقا این شد غسل روز عرفه، والسلام با همین غسل نماز خواندیم، با همین غسل قرآن خواندیم، با همین غسل دعا خواندیم.

خب این راهی است که نشان دادند به ما، بزرگان نشان دادند، ائمه به ما نشان دادند، واقعاً به ما نشان دادند، یک مسئله بسیار مهمی هست در اینجا این برای فضلا و مجتهدین خیلی مسئله مهمی است، که نسبت به این قضیه تاکید کنند که ما نسبت به طهارات و نجاسات و اینها نباید آن دقت زیاد و تفحص خیلی زیاد بکنیم. خب این برای همین است،

چرا نباید؟ نسبت به خیلی از مسائل، خب مسائل مختلف است، نسبت به خیلی از مسائل انسان باید احتیاط کند، انسان باید توقف کند، انسان باید موشکافی کند، تا جایی که می‌تواند و در توان دارد و امکان دارد نباید نسبت به آن کار اقدام کند، مسئله دماء، دماء، دماء خون در قضیه خون همین‌طوری شلوها و بزن و بکش، وقتی که یک مسئله‌ای هست، وقتی که پای یک قصاص است، وقتی که مسئله حکم است، وقتی یک قضیه اتفاق می‌افتد همین‌طوری که ...، باید تحقیق کند، قاضی باید تحقیق کند، نمی‌دانم بازپرس باید تحقیق کند، مسائل را ببیند، این‌طرف و آن‌طرف، قرائن و شواهد، تا جایی که ممکن است و تا جایی که در توان است و تا جایی که احتمال می‌رود انسان نباید دست به هر کاری بزند، مسئله اموال، گرفتن یک مال، نمی‌دانم مسئله اعراض راجع به قضایایی که به شخصیت و عِرض یک مومن بستگی دارد، انسان نمی‌تواند همین‌طوری به صرف گفته یک نفر حکم کند و آبروی یکی را ببرد، باید برود تحقیق کند، اما راجع به مسائل طهارات و نجاسات، به طور کلی ما در

اسلام نسبت به این قضیه می‌بینیم قائل به تسامح و تساهل هستند.

لباسی که می‌خواهی باهاش نماز بخوانی خب بخوان! کجای اسلام داریم اول لباس را نگاه کن از سر تا پا ببین که یک وقتی جایی لکه‌ای، چیزی نیست، نجاستی، چیزی، این‌طرف کن، آن‌طرف کن، ذره‌بین بیاور این‌طوری بینداز، بالاخره آن لابه‌لاها ببیند چیزی پیدا می‌کند ...، این حرفها چیست آقا؟ این حرفها چیست؟ ما یک هم‌چنین چیزهایی را نداریم، ما یک هم‌چنین مسائلی نداریم، آقا این لباس را می‌بینی اینجاست بردار بپوش نماز بخوان، خودت را معطل نکن، معطل این مسائل دست و پاگیر نکن، معطل این اموری که تو را از رسیدن به معبود بازمی‌دارد و به جای رساننده تو را باز می‌گرداند و به جای حرکت‌دهنده مانع تو می‌شود نکن. تو لباس می‌پوشی برای اینکه با آن لباس بتوانی زی مناسب با تخاطب با پروردگار را به دست بیاوری، خودت را از چشم نامحرم بپوشانی، بعد مشغول نماز شوی، خب نمی‌شود که همان لباس باعث قطع ارتباط تو با

پروردگارت بشود. داری نماز می‌خوانی باز در دلت شک است من آنجای لباس را ندیدم! من این‌طرفش را ندیدم! من آن‌طرفش را ندیدم! من خوب تحقیق نکردم! من خوب زیر و رو نکردم! لباس را ببینم که آیا همه‌اش این‌طور است! همه‌اش آن‌طور است! همه اینها چیست؟ همه اینها امور من درآوردی و مخل به ارتباط بین بنده و بین پروردگار است.

آقا لباس را بگیر تنت کن و دیگر نمازت را بخوان، نماز این حرفها را ندارد، شلوار آنجاست بردار بپوش نمازت را بخوان، لباست را بردار بپوش، در این مطالب که نباید انسان بایستد، نباید توقف کند. ما دیده‌ایم اینها را که برای یک وضو شش ساعت سر حوض منزل معطل می‌شود، که یک وضو بگیرد برای نماز، مگر این وضویی که شما می‌گیری غیر از آن وضویی است که بر پیغمبر نازل شده؟

مگر فرق کرده؟ بر شما جبرئیل جور دیگری وضو نازل کرده که فرق می‌کند با آن؟ یعنی پیغمبر شش ساعت برای یک وضو صبر می‌کرد، این‌طوری بوده؟ وقتی وضو شش ساعت باشد غسل هم حتما می‌شود شصت ساعت است دیگر، بخواهد یک

غسل بکند سه شبانه‌روز باید زیر دوش باشد!

این‌طوری صبر می‌کرد؟ یا همینی که من گفتم و به همین کیفیت وضویش را می‌گرفت، غسلش را می‌کرد و بعد می‌رفت نماز می‌خواند، سرمایه را می‌گذاشت برای نماز، وقت را می‌گذاشت برای نماز، توجه را می‌گذاشت برای نماز، دقت را می‌گذاشت برای نماز، حال را می‌گذاشت برای نماز و به اینها به جنبه مقدِمی نگاه می‌کرد.

امام صادق علیه السلام می‌فرمودند: وقتی که من می‌روم برای تجدید وضو به لباسم آب می‌پاشم، آب می‌پاشم، که وقتی که می‌آیم بیرون، ببینم که خب لباسم خیس است، خب خیس است همان آبی که پاشیدم است. حالا یک سوالی می‌کنیم اینجا، به این مسئله فکر کرده‌اید که خب این روایت هست، و این برای فضلا و برای متخصصین این مسئله هست که مگر امام صادق علیه السلام را ما فردی که عالم به غیب است نمی‌دانیم؟ مگر نمی‌دانیم؟ خب می‌دانیم دیگر! خب این مسئله که مفروغ عنه است، خب امام وقتی که از تجدید وضو خارج می‌شوند و وضو

می‌گیرند، امام نمی‌داند که آیا به ایشان ترشح شده یا نشده؟ اگر نمی‌داند که امام نیست، اگر می‌داند پس چرا می‌گوید من این کار را می‌کنم به هوای اینکه این لباسی که من خیس کردم، این ترشح مربوط به قبل بوده، خب اینجا نکته‌های دقیقی هست. اینجاها خیلی باید دقت کرد.

خب یکی از این دو حال است، یا باید بگوییم که امام خبر ندارد که این دروغ است، بی برو برگرد دروغ است. یا باید بگوییم امام خبر دارد، اگر امام خبر دارد چطور با نجاست نماز می‌خواند؟ قضیه چه می‌شود؟ یا این است یا آن است، تا حالا فکرش را کرده‌اید؟ این قضیه چه می‌شود؟ روایت هم مسلم و بر این اساس مجتهد حکم می‌کند، بر همین اساس مجتهد حکم می‌کند و نظایرش هست نه تنها این، نظایر این مسئله هست، این حکایت از چه می‌کند؟ این حکایت از این می‌کند که آن امر و تکلیفی که برای امام آمده است برای ما هم آمده و فرقی نمی‌کند، چه برای امام و چه برای ما، آن تکلیف منوط به علم عادی و ظاهری برای نجاست است، نه مربوط به علم واقع، به علم واقع کاری ندارد، یعنی

چه؟ اگر نظر شریف رفقا باشد در مسئله حجیت قول ولی در آنجا یک مسائلی را مطرح کردیم: در جمع بین حکم واقع و اطلاع بر واقع و بین علم ظاهر، در جمع بین‌شان یادتان می‌آید چه عرض کردیم؟ این قضیه در آنجا می‌شود مطرح باشد.

خب آیا امام در این وضعیتی که هست در این موقعیتی که هست، اطلاع دارد یا ندارد؟ یعنی اگر الان یک شخصی برود از امام سوال کند که یابن رسول اللَه آیا شما می‌دانید در این لباس شما ترشح شده یا نشده، اگر سوال بکند حضرت چه می‌گویند؟ می‌گویند می‌دانم یا نمی‌دانم، اگر بگویند نمی‌دانم می‌گوید مگر شما امام نیستید؟ مگر شما نمی‌گویید ما به همه چیز آگاه هستیم، واقعیت هم همین است، مگر غیر از این است؟ آن کسی که می‌رود در بالای منبر و خطاب به همه می‌فرماید سلونی قبل ان تفقدونی، از هر چه می‌خواهید بپرسید، از هر چه می‌خواهید، بسیار خب بنده می‌روم می‌پرسم، خب یا امیرالمومنین باید بگوییم یا امیرالمومنین، وصف امیرالمومنین، صفت امیرالمومنین فقط مختص یک

نفر است ها! فقط در عالم یک نفر مختص است برای این و آن خود نفس مطهر علی بن ابی طالب است، حتی امام زمان علیه السلام هم امیرالمومنین نیست و گفتن امیرالمومنین به امام زمان علیه السلام حرام است، چون این لقب فقط اختصاص به یک نفر دارد، فقط اختصاص به امیرالمومنین علی بن ابیطالب دارد، نه به امام حسین علیه السلام می‌شود گفت، نه به امام حسن می‌شود گفت نه به امام صادق می‌شود گفت فقط باید به امیرالمومنین گفت. باید بگوییم یا امیرالمومنین آیا شما که می‌گویید سلونی قبل ان تفقدونی برای ما بیان کنید و بفرمایید که آیا وقتی که شما می‌خواهید وضو بگیرید عالم هستید به اینکه این لباس ترشح به آن شده یا نشده، حضرت چه می‌گویند؟ می‌دانم یا نمی‌دانم، ما بین این دو چیزی نداریم که نه می‌دانم و نه نمی‌دانم و این وسط ما چیزی نداریم، یعنی مسئله بین نفی و اثبات است، قضیه شق ثالثی در اینجا ندارد، حضرت چه می‌فرمایند؟ حضرت می‌فرماید که می‌دانم، در واقع چه هست ولی در ظاهر حکمم چیز دیگری است، این است قضیه، نمی‌دانم در کار نیست، می‌دانم

چیست.

در خیلی از مسائل هم همین‌طور، وقتی که حضرت می‌خواهند بروند برای مسجد کوفه در شب نوزدهم می‌دانستند یا نمی‌دانستند؟ ابن ملجم را خودشان بیدار کردند: بلند شو می‌دانم که چه در سر داری، کاری خواهی کرد که تمام آسمانها و زمین بلرزد، خب پس چه؟ پس نمی‌دانند؟ می‌دانند دیگر! پس چرا رفتند؟ وقتی که شما می‌دانید که این ابن ملجم است تازه بیدارش هم می‌کنید؟ بلند شو نمازت را بخوان یک وقت قضا نشود، بلند شو وظیفه‌ات را انجام بده، بلند شو ماموریتی که داری انجام بده، این چیست؟ انطباق علم واقعی با حکم و تکلیف ظاهری است در مقام جمع بین وحدت و کثرت، این کار، کار عارف است و از ما برنمی‌آید، این کار از ما برنمی‌آید، این مربوط به ولی خداست و مربوط به عارف است که چطور بین علم واقعی، علم به واقع و بین تکلیف ظاهری و حکم ظاهری می‌آید جمع می‌کند و نفسی دارد که هر دو را در آن واحد می‌تواند مدیریت کند، در آن واحد.

شنیدم بعضی‌ها چیزهایی نوشته‌اند، چیزهایی گفته‌اند که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خیلی چیزها را نمی‌دانست و اطلاع نداشت! یک وقتی می‌دانست بعد عوض شد! مگر اینجا کانال تلویزیون است، بزنی از یک کانال برود به یک کانال دیگر؟! امام حسینی که تا یک ساعت پیش از همه چیز خبر می‌داد یک دفعه کانال را عوض کرد و هیچی دیگر نمی‌داند! اینجا سوال می‌کند اسم این سرزمین چیست، یعنی خودش نمی‌داند؟ تا یک ساعت پیش می‌گفت ما چه هستیم و همه جا را هم به ما نشان می‌دهند و همه قضایا مشخص است که کی شهید می‌شود، کی زنده می‌ماند، کی فرار می‌کند، کی این فجایع و این جنایات را انجام می‌دهد، همه چیزها را می‌دانند ولی به کربلا که رسیدند کانال عوض شد، شاسی را زدند یک دفعه از هیچ چیز دیگر خبر ندارند، مثل یک آدم عادی دیگر [هیچ چیز را] تشخیص نمی‌دهند، محتاج به معرفی و تبیین افراد دیگر است: به اینجا چه می‌گویند؟

خب این که خیلی خنده‌دار است، یعنی مسئله خیال می‌کنم به مزاح اشبح باشد تا به ارائه یک مطلب

منطقی و یک مطلب علمی و یا یک مطلب تاریخی، این جمع بین وحدت و کثرت در عالم است که از یک جهت امام اطلاع بر یک امر غیبی دارد از یک طرف وظیفه و تکلیفش عمل به مقتضای همان جریانات ظاهر و مسائل ظاهر است، و بین این دو جمع می‌کند، البته گاهگاهی هم برای خود ما هم پیش می‌آید ها! گاهگاهی پیش می‌آید، در عین اینکه می‌دانیم یک مطلبی واقع خواهد شد در عین حال شرائط و مسائل جانبی جوری انسان را پیش می‌برد که انسان چاره‌ای ندارد بر اینکه یک عملی را انجام دهد و می‌بیند این در تعارض با آن مسئله واقعی است، یعنی نمی‌تواند انجام ندهد، نمی‌تواند که دست بردارد، نمی‌تواند، یعنی جریانات، مسائل و قضایا به نحوی است که او را خواهی نخواهی خواهد برد، این قضیه چیست؟ این تقدیر است این قضیه باید انجام شود.

خب حالا این قضیه که باید انجام شود یا شخص نسبت به این مسئله اطلاع ندارد مثل ما، ما اطلاع نداریم یک راهی را در پیش می‌گیریم و بعد به یک

مسئله می‌رسیم، یا اینکه نه اطلاع دارد، اطلاع داشتن تقدیر را عوض نمی‌کند، فقط برای شخص بینش نسبت به تقدیر ایجاد می‌کند هیچ کاری نمی‌کند، امام اطلاعش اصلا تقدیر را عوض نمی‌کند، می‌بیند این تقدیر این است و شرائط عادی رسیدن به این تقدیر هم این است، لذا همین حرکت را صاف می‌گیرد می‌آید جلو، تا می‌رسد به آنجا، این که امام خبر نداشت این چرت و پرتها چی چیه؟ این حرف‌ها بدرد نوشتن و صحبت کردن و اینها نمی‌خورد، امام حسین علیه السلام نمی‌دانست که اینجا کربلاست هان؟ حتما باید بیایند به او بگویند که نه آقا اینجا اسمش غاضریه و نینوا و شط الفرات ...، حضرت می‌گویند آن اسم آخری چیست؟ خب می‌داند که می‌گوید اسم آخری چیست دیگر وگر نه می‌گفت بله همین نینواست دیگر، خب همین است‌این که می‌گوید بازهم هست یا نه یعنی چی؟ یعنی یک چیزی می‌دانم وگرنه خب می‌گفتی آره همین نینواست. حضرت می‌گوید اسم دیگری ندارد؟ شط الفرات می‌گویند، اسم دیگری ندارد؟ غاضریه می‌گویند، اسمی دیگری نیست، یکی پیدا می‌شود و

می‌گوید آقا کربلاست، آهان درست همین است، خب من می‌دانم چی چی است دیگر، خب بالاخره ظاهر اقتضایش این است که الان من این سوالات را بکنم تا اینکه افراد بفهمند، روشن شوند که قضیه و مسائل چیست، این دور و بر چیست، اگر امام بخواهد همه چیز را براساس اطلاعات باطنی خود انجام بدهد خب دیگر چیزی را ظاهر نمی‌کند، همه چیز برای خودش واضح است بالاخره باید مسائل برای مردم روشن شود، قضایا باید برای مردم روشن شود، مطالب را مردم بفهمند، توجه کردید؟

خب پس بنابراین این نشان می‌دهد که اصلاً این جریان، تکلیف یک مطلب دیگری است و حکم براساس اقتضائات و ملاکات خاص به خودش تشریع شده، در یک جا حکم براساس ملاک واقعی واقع و نفس الامر است، خب این در آنجایی است که ما در مواردی می‌بینیم که نماز مثلًا فرض کنید که باید در وقت خوانده شود، حالا اگر کسی در خارج از وقت بخواند می‌گویند نه باید دوباره قضا کنی گرچه نمی‌داند، گناه نکرده و نمی‌داند، ولی بعضی از

اوقات واقع حکم براساس یک امر واقعی نیست، بلکه در این مسئله ظاهر قضیه و علم به عدم علم مکلف در تعلق حکم دخالت دارد، آن مسئله چیست؟ مثل مسئله طهارات و نجاسات می‌ماند.

شما خیال می‌کنید یک لباس طاهر است برمی‌دارید این لباس را می‌پوشید و با آن نماز می‌خوانید و بعد از نماز می‌فهمید که این لباس متنجس بوده، نماز درست است، دیگر نیازی به قضا نیست ولی برای نماز دیگر باید لباس را دربیاوری و آن لباس را تطهیر کنید ولی آن نماز اول صحیح است و نه نیاز به تکرار دارد، نه قضا دارد، هیچ دیگر نیازی ندارد.

دو اقتضا برای حکم است، یک اقتضا، اقتضای واقع و نفس الامر است، یک اقتضا، اقتضای ظاهر است، و هر دو در یک رتبه قرار دارند و رتبه متقدم و متاخر در اینجا وجود ندارد. هر دو در عرض هم هستند، خب این یک مطلب اجتهادی که بسیار مسئله مهمی است و در خیلی موارد کارساز است این قضیه، که انسان در موارد مختلف آن ملاک برای تحقق موضوع برای حکم را به دست بیاورد که آن

به چه کیفیت هست، آن ملاک به چه کیفیت است.

وسواس بزرگترین خطر سالک است، هیچ خطری در این دنیا به اندازه وسواس سالک را تهدید نمی‌کند، انسان را از هستی ساقط می‌کند، نفس انسان را می‌برد، ای کاش این وسواس در مسائل عادی باشد، در طهارت و نجاست باشد، کم کم وسواس می‌آید و می‌رود در فکر و بعد می‌رود در اعتقادات و بعد می‌رود در باورها و بعد همان باوری را که قبلًا براساس آن باور حرکت می‌کند آن باور را مورد تخطئه و مورد حمله و هجوم قرار می‌دهد، دیگر انجا چه باید کرد؟ تا حالا نسبت به یک نفر یقین داشته، نسبت به یک نفر اعتقاد داشته، نسبت به آن شخصی که در کنار او بوده باور داشته، نسبت به آن فردی که او را راه می‌برده اطمینان داشته، الان نسبت به او شک می‌کند، ای دَدَم وای! اینجا را دیگر چه باید کرد؟ اینجا قضیه چه می‌شود؟

این که می‌گویند انسان در انتخاب رفیق باید دقت کند برای این است که به این خطرها نیفتد ها! انسان در انتخاب رفیق باید تامل کند، هر کسی را

برای خودش رفیق قرار ندهد، هر کسی را برای خودش همنشین و همدم قرار ندهد، هر کسی را برای خودش مشاور و مورد رجوع و مرجع و ملجاء قرار ندهد، چه بسا همان کسی که این دارد به او رجوع می‌کند، همان کسی که دارد با او مشورت می‌کند، با شیطنت خاص و با مکر و حیله مخصوص از راههای مختلف و از زاویه‌های مختلف می‌آید و باور این را هدف می‌گیرد، یک دفعه یک شخص می‌بیند دو هفته گذشت در ارتباط با یک مسئله یک جورایی می‌شود، یک قِسم‌های می‌شود، البته انسان باید همیشه همراه با اطمینان باشد، در این مسئله شکی نیست، راه خدا راه جزم است، راه اعتماد است، راه اطمینان است، سر را پایین انداختن و نمی‌دانم چشم را بستن و مثل این گروههای مختلف که می‌گویند سرتان را بالا نکنید، نمی‌دانم هر چه می‌بینید چشمتان را ببندید، اینجا نباید [تحقیق] کنید، وعده برای سر خرمن و اینها به این افراد داده می‌شود، اینجا این‌طور نیست، هر چیزی بایستی که مورد سوال قرار بگیرد، موردِ نقاش قرار بگیرد، مورد تامل و نقد باید واقع شود.

ولی صحبت اینجا در آن باور است، در آن باور، در آن اطمینان، در آن مسئله بنده عرض دارم، که آن فرد مخالف می‌آید با صحبت‌های شیرین، با لبخند، با ترفندهای شیطنت‌آمیز، با بفرمایید در منزل، خدمتتان باشیم، یک شربتی، یک چایی، بفرمایید آقا بفرمایید! تو که تا دیروز اعتنایش نمی‌کردی حالا بهش می‌گویی بفرمایید؟ تو تا دیروز جواب سلامش را نمی‌دادی حالا فامیل شدی؟ بفرمایید آقا بفرمایید! منزل خودتان است ... ای پدرسوخته منزل خودتان است؟ ای دروغگو.

دیروز از پشت در و آیفون نگاهش می‌کردی و درب را باز نمی‌کردی حالا شد منزل خودتان؟ اینها چیست؟ این بفرماییدها هر کدام یک سم ماری است و نیش ماری است که بر بدن ما فرود می‌آید و زهری است که بر بدن ما می‌ریزد و بعد کم کم، کم کم آن حال و هوا و فضایی که لازمه حرکت است، آن فضا تبدیل می‌شود به سردی و به جمود و بعد کم کم به انحراف و بعد کم کم به تقابل، می‌آید در قبال این می‌ایستد، اینها چیست؟ یواش یواش، یواش یواش

می‌آید.

برای همین گفتند که رفیقی را که انسان اختیار می‌کند، هر کسی نمی‌تواند باشد، رفیقی که بیاید او را نسبت به راهش [سرد می‌کند] بسیار خب! تو که الان می‌آیی و این را از این راه بازمی‌داری، آیا خودت جایگزینی بهتر و مناسب‌تر برای این پیدا می‌کنی یا نه؟ این را به امان خدا ول می‌کنی، این را می‌آیی از این فضا جدا می‌کنی و دیگر کسی را نداری به جایش بگذاری، کسی را نداری.

در زمان بعد از مرحوم آقا رضوان اللَه علیه یک طایفه‌ای درآمدند و اینها تزشان این بود آقا، اصلًا لازم نیست انسان رفیق داشته باشد، البته حالا این که حتماً فرض کنید که با کسی بخواهد مشورت کند، حتماً بخواهد با کسی نمی‌دانم ارتباط داشته باشد، نه آقا! همان دستورات آقا را بگیرید وعمل کنید و جلو بروید، همانی که آقا گفتند، همانی که آقا گفتند. نه عزیز من دستورات آقا در کامپیوتر هم هست چرا دیگر پیش آقا رفتید؟ می‌رفتید در کامپیوتر، شاسی را می‌زدید ذکر یونسیه برایتان می‌آمد، البته من نمی‌دانم کجایش است، اگر آقایان تحقیقی کنند، سرچ کنند

به من بگویند ما هم یک چیزی یاد می‌گیریم! شاسی را می‌زدی شب چقدر باید نماز شب خواند، یازده رکعت، ده رکعت، دوازده رکعت، یازده رکعت می‌آید، خب این را هم یاد گرفتیم! دوباره یک شاسی دیگر می‌زدی سیصد دفعه این را بگو، چهارصد دفعه این، خلاصه با دو سه تا شاسی مشکل حل می‌شد دیگر، پیش علامه طهرانی رفتن نیاز نداشت، نیاز نبود، نیاز نبود.

مگر نمی‌گویند الان؟ می‌گویند بعضی از این معلم‌های اخلاق وقتی افراد می‌رفتند پیش آنها برمی‌داشتند یک قرآن می‌گرفتند و یک استخاره می‌کردند و بعد می‌گفتند برو ذکر بگو، خب برای چی پیش این می‌روی، خودت در خانه بنشین قرآن را دربیاور هی استخاره بگیر و تسبیح بینداز، نمی‌دانم یونسیه سیصد تا آمد میانه خوب، نمی‌دانم دویست و پنجاه تا خیلی خوب، ده تا بسیار عالی، همان روزی ده تا می‌گفتی و قال قضیه را می‌کندی و خلاص می‌کردی. نماز شب، خواندنش مکروه، نخواندن واجب، به به! نمی‌دانم ورد فلان ده تا این،

بیست تا آن، درست می‌شد؟! اگر استخاره‌ای است نیاز به رفتن ندارد، در خانه‌ات هم بنشین استخاره کن، استخاره را هم هر کسی باید خودش بکند، این استخاره‌هایی که بیرون می‌کنند اینها همه وکالتی است یعنی وقتی که می‌آیند می‌گویند آقا شما استخاره کن این کار را می‌خواهد انجام دهد، این شخص وکالتاً از طرف او از خدا طلب خیر می‌کند، استخاره یعنی طلب خیر دیگر وگرنه اصل استخاره را خود شخص باید انجام دهد حالا چه با قرآن است یا تسبیح است هر چه هست، توجه کردید؟

خب آدم می‌تواند انجام بدهد این که کاری ندارد، این که مشکل نیست، قضیه حل می‌شود و خیلی راه خدا آسان می‌شود، آسانتر، چون آدم می‌رود آنجا گیر می‌افتد آقا فلان بالا پایین ...، یکی آمده‌بود زمانی که ما مشهد مشرف بودیم قبل از اینکه بیاییم قم به دستور مرحوم آقا، یک شخصی بود شاید الان صحبت‌های من را بشنود در دلش بگوید ای خدا بگویم چه کارت کند که نگذاشتی ما پیش پدرت باشیم، یک فردی بود از دوستان خیلی اهل فضل و اهل علم، الان هم به تبلیغ و این مسائل

اشتغال دارد خدا حفظش کند، علی کل حال بسیار فاضل و دانشمند است، آمده بود منزل ما و در زده بود و من آمدم پایین و گفت نمی‌خواهم داخل بیایم، فقط می‌خواهم یک جمله بگویم و بروم نمی‌خواهم اصلًا مزاحم شوم و آن اینکه می‌خواهم بیایم پیش پدرت و خلاصه دیگر این دفعه آخر خیلی ایشان می‌خواست ما گفتیم که آقا شوخی نکن، به او گفتم دوباره مثل سابق ...، گفت نه به جان خودت، نمی‌دانم به پیغمبر به فلان این دفعه فرق می‌کند، این دفعه فلان، خلاصه وقتی خوب حرف‌هایش را زد گفتم ببین عزیزم یک چیزی به‌تو می‌گویم، خودت حساب کار را بدان، تو یک آدمی هستی خب اهل فضلی، اهل علمی، از سادات هستی، نمی‌دانم خوش بیان هستی، خوش قریحه هستی، خوش بیان هستی و خلاصه آدم جا افتاده و آدم دیده‌ای هستی، کم کسی نیستی، از این‌طرف و آن‌طرف می‌آیند و می‌برندت و با سلام و صلوات و الان هم همین‌طور هست، بیا و برو و تعظیم و تکریم و ارادتمندان و از این مطالب خلاصه دور و برت هست ما هم خبر

داریم، خلاصه هر جا می‌روی دو تا هندوانه این‌طرفت می‌گذارند و سه تا خربزه آن‌طرفت می‌گذارند، نمی‌دانم چه کار می‌کنند، خیلی خب خلاصه نمی‌دانم بالا سر و پایین و این‌طرف و آن‌طرف از کدو و بادمجان و اینها خلاصه بارت می‌کنند، خب تو هم به این وضع عادت کرده‌ای، این که می‌گویم همین‌طوری به او می‌گفتم ها! چون با او خلاصه شوخی هم داریم گفتم پدر من وقتی می‌روی پیشش، با خودت کار دارد، با زن و بچه‌ات کار دارد، با شغلت کار دارد، با رفیقت کار دارد، با خانه‌ای که می‌گیری کار دارد، صبح کی می‌آیی از خانه بیرون کار دارد، ظهر کی خانه می‌روی کار دارد، از کجا پول درمی‌آوری کار دارد، کجا صرف می‌کنی کار دارد، گفت بس است بس است بس است خداحافظ این پدر برای خودت.

گفتم خدا خیرت بدهد، اقلًا مثل بقیه نیستی پنج سال و ده سال بلند شوند بیایند پدر بابایم را دربیاورند آخرش بگذارند بروند و مسائل دیگر، از آن اول گفت که من آدم این کار نیستم. گفت حالا که پدرت یک هم‌چنین کسی هست، این بابای تو

آدمی است که پا روی دم ما می‌خواهد بگذارد، من هم نمی‌خواهم کسی پا روی دمم بگذارد. گفتم پس خیلی خب، بلند شو برو حالت را بکن بابا، به بابای ما چه کار داری؟ برو در مجالس بالا بالا، بالا بالا هم می‌نشاندند ها! در همان مجالس تهران و افرادی که درس اخلاق داشتند و فوت کردند و اینها که خب می‌دانند دیگر افراد و دوستان می‌دانند. بالا بالا تشریف بیاورید! نمی‌دانم شب ماه مبارک و شما افاضه بفرمایید! از این هندوانه‌ها و طالبی‌هایی که‌عرض کردم نمی‌دانم این‌طرف و آن‌طرفش می‌گذاشتند، از اینها بوده، از این مسائل و این چیزها بوده و ما هم اطلاع داشتیم.

گفتم پدر ما این است بیخود خلاصه وقتت را اینجا تلف نکن، از آن اول برو توی همین جاها و در همین فضاها و در همین چیزها. خلاصه نه مشکل برای خودت ایجاد کن و نه دردسر و نه حرف بد! آخر حرف بعدش خیلی عالی است، آقا بلند می‌شد پنج سال می‌آید، ده سال می‌آید تازه شروع می‌کند این آقا آن‌طرفش کج است، خب مگر مجبور بودی

بیای عمقلی؟! مگر مجبور بودی؟ خب نیا، بلند می‌شود پنج سال ده سال می‌آید بعد هم آخر سر می‌گوید این است و آن است. خیلی خب آن آدمی که بلند شود بدون تحقیق و بدون اینها بیاید خب حقش همین است، حقش همین است.

لذا همیشه مرحوم آقا می‌فرمودند: آقا اول اینها باید راه را بفهمند، بیایند ببینند، خوب نگاه کنند، چشم‌شان را باز کنند ببینند می‌توانند یا نمی‌توانند، اهلش هستند یا نیستند، بی‌خود وقت ما را نگیرند و انرژی ما را نگیرند، اینها عین عبارت‌های آقا بود ها! عین عبارتهای ایشان: انرژی ما را نگیرند، وقت ما را نگیرند، خب هیئت زیاد است بلند شو برو سینه بزن، بلند شو برو آنجا اینطور کن، مگر مجبوری خب؟ چه اجباری هست برای این مسئله.

خب این به خاطر این است که حالت تردید برای انسان از آن اول هست، حالت شک است، حالت تردید است، ممکن است که از اول هم بر یک مسائل و اساسی اطمینان‌هایی دارد، اما این اطمینان، این باور استمرار نداشته باشد، استمرار نداشته باشد.

می‌خواستم الان یک قضیه‌ای بگویم دیدم دیگر

خسته شده‌ام، ان‌شاءاللَه این قضیه باشد برای جلسه بعد، در تتمه این مسئله، علی کل حال باید انسان نسبت به راهی که می‌خواهد برود نسبت به راهش باید مستقیم باشد، باید راه انسان راه لاریب فیه باشد، شک در آن نباشد، [نمی‌تواند] برود جاهای دیگر، برود در فضاهای دیگر، برود در مجالس دیگر، جایی که شک ندارد چه اشکال دارد؟ کی گفته حتماً بایستی که یک راه محدود و یک مسیر مشخص و یک جلسه خاصی برای رفتن به سمت و سوی او باشد، این همه هستند این همه افراد، همه بندگان خدا، همه خلایق، همه هستند، افکار مختلف، سلیقه‌های مختلف، تشخیص‌های مختلف.

ولی آنچه را که هست این است هر جا می‌روی برو ولی صادقانه برو، مطلب این است، دلت را صاف کن در دهان شیر اگر بروی خدا نگهت می‌دارد، صادقانه باش، دیگر سرت را زیر برف نکن، چشمت را نبند، کلک نزن، با خدا کلک نزن، با خدا دیگر کلک نزن، با خودت کلک نزن، صادقانه باش، واقعاً صادقانه باش، اگر انسان صادق باشد هر جا باشد

خدا دستش را می‌گیرد.

آسیه زن فرعون در کجا بود؟ در منزل فرعون بود، بدترین فرد کسی که ادعای خدایی می‌کرد، از این آدم دیگر بدتر، در خانه فرعون آسیه به مطلوب رسید و به مقصود رسید، مگر در خانه فرعون خدا نیست؟ هست، خدا در همه جا هست، در خانه فرعون است، در آنجا هست، خدا در آنجایی است که تو قلبت را متوجه کنی، در آنجا خدا هست، تو اگر در وسط کعبه باشی ولی قلبت یک جای دیگر باشد آنجا خدا نیست در وسط کعبه نیست.

یک شخصی نقل می‌کرد که یکی برایش گفته بود البته موثق بود، می‌گفت که در همین روزهایی که در عربستان باب و درب کعبه را باز می‌کنند، نمی‌دانم روز هشتم است، نهم است یا چه روزی است که بعد می‌آیند کعبه را می‌شویند و تنظیف می‌کنند با گلاب و ... خب عده‌ای را هم راه می‌دهند، یک شخصی می‌گفت که ما هم با یک عده‌ای رفتیم در آنجا، یک فردی در آنجا بود حالا دیگر اسم نمی‌بریم دیگر بهتر است اسم نبریم، منظور بیان مطلب است که در خود کعبه هم ممکن است خدا نباشد، در وسط کعبه

درون خانه خدا، خدا نیست.

خب آخه یعنی ممکن است فرصتی برای انسان از این فرصت در طول عمرش مهم‌تر پیدا شود که در را باز کنند بگویند داخل کعبه برو ها؟ کی آرزوی این را ندارد؟ ما آرزوی دیدن یک کعبه را داریم دیگر حالا رفتن و دست کشیدن به جای خودش. یک بوسیدن حجر الاسود به دل ما مانده، حالا توفیق پیدا کردیم چند سفر پیش استلام کردیم و بوسیدیم، آدم دلش می‌خواهد این حجر الاسود را ببوسد، دست روی کعبه بکشد حالا چه برسد به اینکه در کعبه باز شود و بگویند آقا بفرمایید و بروید و مشغول تنظیف شوید و شما هم با این افراد به تطهیر کعبه با گلاب بپردازید. یعنی دیگر خلاصه بهترین موقعیت و بهترین فضا، می‌گفت ما همین که مشغول بودیم یک دفعه آن آقا ما را صدا کرد گفت آقا بیا اینجا، آقا راجع به فلان قضیه و معامله‌ای که ما باید انجام دهیم یکی دو هفته دیگر بعد از این که به ایران برگشتم، بیایید دفتر ما راجع به آن قضیه با هم صحبت کنیم!!

این چه کعبه‌ای شد؟ این چه رفتنی شد؟ هر دو

هم شیعه بودند، آن‌وقت ما داریم سنی‌ها را مسخره می‌کنیم، هر دو شیعه و هر دو ... حالا بقیه‌اش بماند، آرزویی که صدها هزار نفر، میلیون‌ها نفر، که آمدند به اینجا این آرزو را دارند و خدا دلش خواسته حالا شما چند نفر وارد شوید و فیضی ببرید، بالاخره از درون کعبه فیضی ببرید، آن‌وقت ببینید با چه تفکراتی و با چه توجهی و با چه خلوصی این خلوص نیست، این خروس است! با چه خلوصی، این زیارت کعبه، جائی که فاطمه بنت اسد امیرالمومنین علیه السلام را به دنیا بیاورد، در اینجا متولد می‌شود و تا سه روز در به روی کسی باز نمی‌شود، در یک همچنین فضایی که ابراهیم خلیل با فرزندش دست به بنای این زده، تمام انبیاء به‌طواف اینجا آمدند، تمام چهارده معصوم به طواف اینجا آمدند، بیست و پنج سفر امام مجتبی علیه السلام برای زیارت اینجا آمده و همین‌طور سایر ائمه، امام رضا علیه السلام، امام صادق علیه السلام، امام باقر علیه السلام، امام سجاد علیه السلام، چیست این؟ کجای قضیه هستیم ما؟ کجای کار هستیم، کجای کار هستیم ها؟ پس آنجا خدا نیست، در خانه فرعون

خدا هست اما در وسط وسط خود کعبه برای اینها خدا نیست، ممکن است برای دیگران در آنجا باشد ها! خدا نیست، تجارت است، مال است، کشتی است، طیاره است، قطار است، نمی‌دانم فلفل، زردچوبه و گندم و پشمک و این مسائل هست.

لذا هر کسی خودش و پرونده خودش هست، هر کسی خودش می‌داند، با خدا باش هر کجا می‌خواهی باش، ولی با خدا باشی ها! و اگر با خدا باشی خدا دستت را می‌گیرد، این که می‌بینی این‌طرف می‌روی و آن‌طرف می‌روی بفهم یک جای قضیه گیر دارد، این که آدم این‌طرف می‌رود و آن‌طرف می‌رود و بعد هم شروع می‌کند یک افاضاتی فرمودن! این معلوم می‌شود در این قضیه یک جاهاییش را باید دقت کند، یک جاهایی را تامل کند.

بسیار خب، دیگر برای امشب بس است دیگر ها؟ به این مقدار بس است، ان‌شاءاللَه امیدواریم که خداوند ما را از زمره افرادی قرار بدهد که نعمت توفیق فهم به این مبانی را به آنها عنایت کرده و دست آنها را گرفته و به همان جایی که خاصان درگاه

خودش را به آنجا رهنمون شده و آنها را وارد کرده ما را هم وارد کند.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد